

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشتۀ: ژان کلود پای – و - تولای اومای

برگردان از: حمید محوی

۳۰ سپتمبر ۲۰۱۲

از بن لادن تا مراح: از نماد تا تصویر

بخش اول



پیشگفتار مترجم:

توضیح مختصری را در مورد ترجمه این مقاله که در سه بخش به زبان اصلی در شبکه ولتر منتشر شده ضروری می دانم (۱). ژان کلود پای و تولای اومای عموماً در نوشته هایشان از واژگان روانکاو و مشخصاً از واژگان روانکاو لکانی استفاده کرده اند، و در متن هائی که من پیش از این ترجمه کرده ام چندان مشکلی به حساب نمی آمد. ولی نوشته حاضر به شکلی است که می توانیم آن را دقیقاً روانکاو کاربردی از نوع لکانی بدانیم – در مورد ژک لکان، تقریباً تمام آنهائی که با روانکاو سروکار داشته اند می دانند که تا چه اندازه پیچیده است. در این جا وارد این بحث و چگونگی پیچیدگی... نخواهم شد. در هر صورت، قطع نظر از این که روانکاو را به ویژه به عنوان نوعی از انواع روان درمانی معتبر بدانیم یا نه، تا به روانکاو کاربردی برسیم، به طور کلی دست آوردهای روانکاو در زمینه زبان (رابطه ما زبان)، از اهمیت ویژه ای برخوردار است، حتی اگر روانکاو را ایدئولوژی واپسگرا بدانیم (۲) و حتی اگر روانکاو را در مجموع به نوعی اتحادیه - ایده آلیست - برای دفاع از نظام سرمایه داری تعبیر کنیم – «تنها به این که لیبرالیسم بوده که امکان فعالیت حرفه ای را برای بازار روانکاو فراهم آورده است». به همین علت، یعنی به دلیل پیچیده بودن مفاهیم روانکاو لکانی، تا حدود زیادی از این وجهه تحلیل در ترجمه قطع نظر کردم (ولی نه کاملاً)، چون که نمی خواستم این ترجمه را به معادل گذاری تقلیل دهم و

کار را تمام شده اعلام کنم. در غیر این صورت می بایستی تمام واژگان روانکاوی لکانی را در این جا ضمیمه کنم و با این خطر مواجه شوم که هیچکس متن را نخواند و یا این که متن کاملا نامفهوم باقی بماند، یعنی همان اتفاقی که علت وجودی این مقاله را می توانست نفی کند. نمی گویم ترجمه چنین کاری به زبان فارسی ناممکن است، ولی آن را به عهده استادان و صاحب نظران روانکاوی لکانی می گذارم که چنان که ضروری دانستند به ترجمه این تحلیل ها تحقق ببخشند.

ولی تلاش من پیش از همه بر آن بود که فحوای گفتمان این تحلیل گران را به دلیل اهمیت موضوع، به هر قیمتی شده ترجمه کنم. در هر صورت، فکر می کنم که برای آن چه نویسنده های این مقاله می خواهند بگویند ضرورتی نداشت که به چنین عملیات پیچیده ای دست بزنند و از مفاهیم روانکاوی لکانی استفاده کنند. از دیدگاه من، این کار بیشتر یک سرگرمی روشنفکرانه یا ابتکار در کار نقد به نظر می رسد، تا یک ضرورت عینی برای طرح و تحلیل مسائل مطروحه در رابطه با ماجرای محمد مراج. لب کلام یا خلاصه کار این است که قدرت حاکم برای تحمیل قدرت مطلقه خود به توده ها از طریق رسانه ها به عنوان ابزار سرکوب - در واقع - سوء استفاده می کند. در نتیجه باید مکانیسم این سوء استفاده را کشف کنیم، در بررسی زبان و تصویر و قدرت، روانکاوی لکانی نیز در بهترین حالت می تواند یکی از راه ها باشد ولی به هیچ عنوان نمی توانیم کشف این مکانیسم را به زبان و واژگان روانکاوی لکانی منحصر سازیم، مگر به بهای غرق شدن در هذیان تب آلود ادبیات روانکاوی لکانی.

البته موضوع به هیچ عنوان حذف گفتمان روانکاوی و روانشناسی در کار نقد نیست، بلکه کاملا به عکس. ما اساسا نیازمند هستیم که برای درک عمیق مسائل بین نقد اجتماعی و به ویژه آنجائی که به زبان و انحرافات آن مرتبط می باشد به ذخیره دانش و دست آوردهای علمی و نظری در عرصه زبانشناسی و روانشناسی و به ویژه به روانکاوی مراجعه کنیم. چنین موضوعی اساسا اجتناب ناپذیر است. البته به این شرط که بین روانکاوی به عنوان شیوه روان درمانی - یا - بازار مکاره روانکاوی و دست آوردهای آن به ویژه در زمینه زبان تفکیک قائل شویم. ولی مطمئنا استفاده از واژگان لکانی و زبان لکان کارساز نخواهد بود (حتی در زبان اصلی)، و در نهایت و در بهترین حالت می تواند به بازی زبانی خاص برای یک عده از ما بهتران تبدیل شود... یعنی اتفاقی که گویا در حال حاضر در برخی محافل فارسی زبان در شرف وقوع است و یکی دو تا پیشنهاد هم دارد. آخرین نکته ای که لازم به یادآوری می دانم در مورد پی نوشت حاضر است که با پی نوشت اصلی متفاوت می باشد

۱) این مقاله جزء مجموعه مقالاتی است که تحت عنوان «زبان، تصویر، قدرت» در هفت بخش بخش منتشر می کنیم. مقالاتی که پیش از این منتشر شده اند عبارتند از :

۲.۱: واقعه تارنک : عارضه جامعه پسیکوتیک

۲.۲: ماجرای تارنک زیر سلطه تصویر

۲.۳: ایدئولوژی امپراتوری جنگ به نام امپراتوری

۲.۴: لایحه میهن دوستی فرانسه

۲.۵: از بن لادن تا محمد مراج : از نماد تا تصویر (در سه بخش)

[تمام مقالات یاد شده را می توانید در آرشیف همکار ما آقای محوی در همین پورتال از نظر بگذرانید]

۲) روانکاوی، ایدئولوژی و اسپگرا

<http://ravideovapassgera.blogfa.com/>

از بن لادن تا مراخ : از نماد تا تصویر

نوشته: ژان کلود پای – و - تولای اومای

در اینجا جامعه شناسان تولای اومای و ژان کلود پای به بررسی دو موضوع می پردازند که مرتبط به عوارض جهان هدایت افکار عمومی در نظام پسا دموکراتیک است. از ۱۱ سپتمبر تا ماجرای محمد مراخ (۱)، با عبور از نحوه عرضه جنگ علیه سوریه در رسانه ها، مردم کشورهای غربی اجبارا و بی هیچ حاشیه ای از تردید نسخه ای را که طبقه حاکم درباره حوادث مطرح می کند بپذیرند. تصاویر یکی پس از دیگری نمایش داده می شوند، متخصصان یکی پس از دیگری نظریاتشان را مطرح می کنند، مقالات روی هم انباشت می شود، و در نتیجه باید پذیرفت و باور کرد. زیرا قدرت در قابلیت آن برای تحمیل دروغ هائی است که مناسب حال ما به نظر می رسد، مرگ رسانه ای بن لادن و محمد مراخ چیزی به جز عملیات نفوذی و نمایش خشونت بار قدرت نیست که در برابر آن تنها باید تسلیم شد و پذیرفت.

شبکه ولتر/۱۸ جون ۲۰۱۲

پیش از این منتقدان و مفسران متعددی به ابزارسازی ماجرای محمد مراخ اشاره داشته اند. وزیر امور داخلی فرانسه کلود گیان با نقض قانون جدائی قدرت ها، به عنوان مدیر عملیات جزائی در میدان حادثه حضور به هم رساند. با این وجود، این موضوع از دیدگاه ما در این ماجرا تنها جنبه ثانوی دارد. موضوع اصلی در قابلیت قدرت حاکم در نمایش قدرت خود به عنوان تروریسم دولتی نهفته است – و همین امر بی آن که با واکنش عمومی روبه رو شود.

چنین نمایشی از قدرت مطلق، ما را بهت زده می سازد. قدرت حاکم خود را مجاز می داند که افرادی را به عنوان تروریست معرفی کند و سپس بی آن که آنها را محاکمه کند به قتل رساند و ما را نیز در فرمانبرداری از «فرامن» (۲) محصور داشته و به سکوت وامی دارد.

گفتمان جنگ های امپراتوری، مبارزه علیه تروریسم، و به همین گونه ماجرای محمد مراخ را نمی توانیم تنها به حرکت تبلیغاتی ساده تنزل دهیم. با این وجود تزریق اطلاعات دروغین و ایجاد آگاهی تقلبی و مصنوعی موضوع اصلی و عنصر اولیه نیست (۳). آنچه در ماجرای محمد مراخ، مانند تمام مبارزه ضد تروریستی، حائز اهمیت است، تحریف واژگان و تصاویر نیست، بلکه نفی عملکرد زبان است.

بر این اساس واژگان از اشیاء فاصله نمی گیرند و جدا نمی شوند. به همان شکلی که فرد آدمی نیز دیگر به عنوان موجودی که «اهل زبان» است (۴) بازشناسی نمی شود و تنها به حاصل «زبان» قدرت حاکم تنزل پیدا می کند، یعنی به مجموعه ای از صفات و نسبتهایی که «زبان غیر – یعنی زبان قدرت حاکم» برای هویت او تعیین کرده است: «تروریست»، «واخورده»، «اصولگرا»...

از شمایل (آیکن) (۵) تا تصویر ناب (۶)

اگر حمله ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ حرکت آغازین در روند از خودبیگانه‌زا را تشکیل می‌دهد، تصویر پردازی تروریسم بی‌وقفه جایگزین واقعیت عینی شده تا آن را واژگون سازد. طی ماجرای محمد مراح، این روند که شباهت زیادی به ماجرای «دستگیری» بن لادن دارد، وارد مرحله تازه‌ای می‌شود، و بی‌گمان ماجرای تارنک (۷) را نیز می‌توانیم جزئی از انکشافات همین روند تلقی کنیم. با این وجود، ماجرای مراح در مقایسه با ماجرای جنجالی حمله ۱۱ سپتمبر در سطح رسانه‌های همگانی، شامل نوآوری خاصی می‌شود، که عبارت است از: **تبدیل تصویر واقعگرا به تصویر ناب.**

ویدئوی برج‌های مرکز تجارت جهانی با هواپیماهایی که در آنها فرو می‌روند خصوصیت شمایی آیکنیک دارد. آن چه به چشم دیده می‌شود، حاکی از آن چیزهایی است که دیده نمی‌شود، مرئی حاکی از نامرئی است: جنگ تمدن‌ها، جنگ خیر علیه شر. این آیکون‌ها چیزی را نشان می‌دهد که به قامت صدای صامت، فریاد قربانیان و به ماقبل‌اعلام نام آنها تعلق دارد. شمایل‌ها (آیکن‌ها) به تماشاچیان اجازه می‌دهد که در فراسوی آنچه می‌بینند: یعنی در تماشای فروپاشی برج‌ها، آن چه را که نمی‌بینند بازشناسی کنند: حقیقت غیر قابل رؤیت، چهره بن لادن است. تصویر حامل صدای قربانیانی است که اسلامگرایان را به عنوان مسؤل اصلی معرفی می‌کند. در این جا تصویر به عنوان تنها تولیدکننده معنا عرضه شده است.

تصاویر ۱۱ سپتمبر به جایگاه نماد ارتقاء پیدا می‌کند. متارکه و شکاف بین فاعل ببیننده و زبان کامل نیست. فاعل، ببیننده در وجود قطعه قطعه شده خود در خارج از زبان، عنصر مشترکی را در صدای غیر، در نامیدن بن لادن به عنوان هم ذات شر، حفظ می‌کند. بن لادن شری است که به حالت شخص درآمده. شر دارای تصویر همداتی است که توسط شمایل (آیکن) شناسائی می‌شود.

ماجرای مراح، بر عکس، داستان نیست، حتی اسطوره پردازی هم نیست. محمد مراح، هیچ کس است (۸)، به این معنا که او می‌تواند هر فرد دیگری باشد. فردی بین افراد دیگر، که چهره هویتی او می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و برای دستگیری او از پولیس و از نیروی نظامی استفاده می‌کنند. این واقعه، به دلیل وسعت حضور عناصر نامرئی و حضور قدرتمند قدرت حاکم، ما را دچار بهت زدگی می‌کند.

همان گونه که در مورد «مرگ بن لادن» از ما خواستند که باور کنیم، نه به شمایل (آیکن) و یا نشان‌هایی که نامرئی را بر ما آشکار می‌سازد، بلکه به تصویری ناب که از هر گونه عنصر فزینی تهی شده است. یعنی کاملاً به عکس آن چه در بی‌دادگاه قضایی یا اعدام مستقیم صدام حسین به وقوع پیوست: ویدئوی کشتاری که به محمد مراح نسبت دادند، یعنی مدرکی که می‌توانست محکومیت او را ثابت کند، منتشر نشد. در مورد مرگ بن لادن نیز به همین شکل بود. ارتش ایالات متحده اعلام کرد که جسد او را به دریا انداخته‌اند و هیچ گونه اثری از او بر جا نمانده است. در هر دو مورد تصویر مفهوم پایه (ناب) را به عنوان تصویری که نمی‌توانیم ببینیم منتشر کردند.

ممنوعیت بیان

شکایت خانواده محمد مراح علیه نیروی ویژه پولیس از طریق وکیل دعاوی آنها، به همین گونه شکایت پدر (۹) یکی از نظامیان کشته شده در ماه مارچ علیه نیکلا سرکوزی و مدیریت سرویس اطلاعاتی (مترجم: مبنی بر این که مانع کشته شدن پسر او نشده‌اند)، می‌تواند احتمالاً این موضوع را فعال سازد. این گزارش، پیش از این در رسانه‌ها ناپدید شد. اگر چه خیلی جنجال به پا کرد ولی طول عمر رسانه‌ای خیلی کوتاهی داشت، و پس از تبدیل شدن آن به ابزار برای قدرت اجرائی، فوراً به خاموشی گرائید.

به طور کلی، در رابطه با حضور رسانه ئی واقعه، حتی طی بحرانی ترین مراحل، تفسیر اندکی درباره آن نوشته شد، و همین امر توضیح می دهد که چرا چیزی درباره این واقعه نوشته نشده، زیرا تصاویری را که منتشر کردند هیچ چیزی را که قابل تحلیل و بررسی باشد، نشان نداده است.

تصاویر عاری از هر گونه موضوعی است تا آزادانه صدای قربانیان کشتار تولوز و مونتوبان را به گوش «هوش» برساند. تمام آنچه که به این وقایع مرتبط می باشد به ما اجازه واکنش نمی دهد. هر تلاشی برای خارج شدن از این حالت بهت زدگی در برابر واقعه، محکوم شده و مورد سرزنش قرار می گیرد. یکی از دبیران دبیرستان لاوولنه دستور دریافت کرده بود که برای اجرای مأموریتش به عنوان دبیر، حق ندارد درباره رویدادهایی که به شکل گسترده در رسانه ها مطرح شده با شاگردانش حرف بزند. برای او ممنوع کرده بودند که با سخنرانی هایش پیرامون این رویداد به ساخت و پرداخت دلیل و برهان بپردازد. این دبیر ۱۳ اپریل توسط دفتر آموزش و پرورش در وضعیت منتظر به خدمت درآمد. او موضوع «آیا کشتن محمد مراح کار خوبی بوده است؟ و برای چه کسی؟» را به عنوان موضوع انشاء به شاگردانش پیشنهاد کرده بود. مقامات دفتر آموزش و پرورش اقدام تنبیهی را با زیر علامت سوال بردن عنوان انشاء توجیه می کنند و می گویند «که عنوان انشاء به شکلی مطرح شده است که فرض کشتن افراد را کار خوبی می داند». و می بینیم که چگونه با جایگزین کردن چنین پاسخی به پرسش مطروحه، خود پرسش را واژگون می سازند. چنین راهکاری برای نفی موضوع نشان می دهد که درباره این موضوع اساساً نباید پرسشی مطرح شود.

در پاسخ به چنین انتقاداتی، خانم دبیر می نویسد: «من به درخواست خود بچه ها پاسخ گفتم. دلیل و برهان نیز کاملاً در برنامه شاگردان سال سوم است. این کار می بایستی به آنها اجازه دهد تا با فاصله درباره رویدادهای روز فکر کنند و درباره موضوعی که آنها را بهت زده کرده بود، نظریاتشان را بیان کنند. اگر ما آموزگاران اندیشیدن درباره موضوعات را به شاگردانمان نیاموزیم، چه کسانی باید مسؤلیت این کار را به عهده بگیرند؟» (۱۰). ابتکار عمل خانم دبیر که مشمول موازین تنبیهی شده بود، مشخصاً تلاشی بود برای زیر علامت سوال بردن تصویر و خارج شدن از قطعیت آن، و در عین حال تلاشی بود برای بهت زدائی از طریق زبان و بیان.

نمایش واقعیت در تلویزیون : تصویر هیچ

طی ساعت ها، تماشاگران می توانستند در مقابل تلویزیون نمایش مستند و واقعی، یعنی واقعه ای که در شرف وقوع بود را ببینند، و فردی که در محاصره به سر می برد، به تدریج از وضعیت مظنون اصلی به قاتل تبدیل شد. حمله نیروی ویژه پولیس به آپارتمان محمد مراح مستقیماً پخش شد. طی ۳۲ ساعت، تماشاچیان شاهد رویدادهایی بودند که نمی توانست به عنوان موضوعی جدا و مستقل از آنها به عنوان تماشاچی، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. زیرا به دلیل بار هیجانی تصاویر و تفاسیر منتشر شده، تماشاگران نمی توانستند با فاصله رویدادها را پی گیری و تحلیل کنند، و در نتیجه کاملاً با آن در انطباق هویتی به سر می بردند. به عبارت دیگر فاصله ای بین تماشاچی و صحنه نمایش وجود نداشت.

پخش صحنه های واقعی موضوعی را که بتواند مورد تحلیل و بررسی قرار دهد نشان نمی داد. در عین حال با به نمایش گذاشتن تصاویر واقعی در تلویزیون، در واقع وجه نامرئی را آشکار می ساخت: یعنی گناهکار بودن متهم. فقدان عناصر مادی مشخص که بتوانیم آنها را با چشم از یکدیگر تفکیک کنیم، یعنی فقدان عناصر بصری که از یکدیگر قابل تشخیص باشند، و فقدان گزارشات صریح به ما اجازه نمی داد تا درباره آن چه به ما گفته شده اطمینان

حاصل کنیم. داده های صحنه نمایش به شکل متقابل یکدیگر را خنثی می کردند، به طوریکه نمی توانستیم برای دوری درباره واقعه به عنصری عینی که قابل تشخیص و بررسی باشد تکیه کنیم.

مجموع تصاویر و تفاسیر که یکدیگر را نفی می کنند، از هیچ ساخته شده است: هیچ نفهمیدن، و هیچ نگفتن. چنین نظمی افراد را وادار به درون نگری می سازد و آنها را الزاماً مجبور می کند که خودشان پاسخی برای پرسش هایشان بیابند: قدرت چه می خواهد؟ بی آن که پاسخ این پرسش را مستقیماً از خود قدرت درخواست کنند.

«گزارشاتی» که یک دیگر را نفی می کنند

شاهدان عینی گفته اند که قاتل نظامیان فرد تنومند و هیکل داری بوده و زیر چشمش خالکوبی داشته است. شاهدان دیگری او را فردی با چشمان آبی معرفی کرده اند. این علائم و نشانه ها به هیچ عنوان ارتباطی به محمد مراح ندارد. آزادی عملی که قاتل برای ارتکاب به سه فقره جنایت داشته، با اطلاعاتی که در مورد او منتشر شده، مبنی بر این که او تحت نظر بوده است، در تقابل قرار می گیرد. با وجود «نامعلوم بودن محل او»، به طوری که کلود گیان «پس از عبور یک بالگرد» مشخصاً می گوید، آپارتمانی که به نام او بوده طی دوسال تحت نظر قرار داشته است (۱۱).

ضرورت تجسس طولانی و استفاده از بالگرد در عین حال با اظهارات ایو بونه، مدیر اسبق امنیت داخلی در تضاد قرار می گیرد. به باور ایو بونه، مراح احتمالاً برای مرکز اطلاعات داخلی خبرچینی می کرده، و مشخصاً می گوید که او در اطلاعات داخلی یک رابط داشته است (۱۲).

در حالی که نام محمد مراح برای مقامات افغانستان، پاکستان، ارتش ایالات متحده و نیروهای ناتو در افغانستان ناشناخته است، دادستان پاریس، آقای فرانسوا مولن، در مورد محمد مراح اعلام کرده بود که او در سال ۲۰۱۰ در افغانستان، و در سال ۲۰۱۱ دو ماه در پاکستان «میعادگاه القاعد» به سر برده است (۱۳).

گزارشات منتشر شده توسط دادستان پاریس فوراً توسط مقامات مربوطه خارجی تکذیب شد، که در عین حال پرسش خاصی را برای ما مطرح کرد: چگونه فرد جوانی که با حقوق حداقل بیکاری زندگی می کند، با کدام امکانات مالی، پی در پی، به اسرائیل، اردن، افغانستان و پاکستان سفر کرده است؟

در واکنش به گزارشاتی که در مورد سفرهای فرد مظنون (محمد مراح) مطرح شده بود، برخی از دیدبانان در مورد یک اسلامگرای افراطی که در فهرست ورود ممنوع های ایالات متحده به ثبت رسیده بوده، گمانه زنی هایی کردند (۱۴)، و اعلام داشتند که این فرد وارد اسرائیل شده است (۴). روزنامه ایتالیایی «ایل فوگلیو» اعلام کرد که محمد مراح با پوشش سرویس فرانسوی وارد اسرائیل شده است (۱۵).

سناریو در فراسوی هر گونه انسجام: محصور در توقف زیان

نه این که تجسس برخی پرسش ها را به حالت تعلیق در آورده باشند، بلکه اساساً آنها را مطرح نکردند، بنابراین در اینجا می توانیم به طور مشخص یکی از پرسش ها را مطرح کنیم: چرا دستگاه دزدگیر موتورسیکلت دزدیده شده عمل نکرده است؟ در حالی که این دستگاه قابل اطمینان است و سازنده آن به مشتریانش اطمینان می دهد که اگر پس از ۷ روز موتورسیکلت آنها کشف نشود، مبلغ پرداخته شده را به آنها پس خواهد داد. نتیجه می گیریم که موتورسیکلت روز ۶ مارچ به سرقت رفته و به گفته تجسسگران، یک فروشنده پاماها به پولیس اطلاع داده بوده که



پنجشنبه ۱۵ مارچ یکی از برادران محمد مراح از او درخواست کرده بود که روش از کار انداختن دستگاه دزدگیر را نشان دهد. چنین موضوعی نشان می دهد که دستگاه دزدگیر هنوز از کار نیفتاده بوده است. در نتیجه، پرسشی که در این رابطه می توانیم مطرح کنیم چنین است که : چرا موتورسیکلت ردیابی نشده است؟ (۱۶)

بر این اساس سناریویی که برای ما تعریف کرده اند مسأله آمیز است. چرا محمد مراح یا برادرش (این موضوع در گزارشاتی که رسانه ها منتشر کرده اند روشن نیست که آیا خود او به فروشنده مراجعه کرده و یا برادرش) برای کسب اطلاع از چگونگی از کار انداختن دزدگیر، به فروشنده ای مراجعه کرده که او را می شناخته، در حالی که شاهدان کشتار گفته بودند که قاتل از این نوع موتور سیکلت (نوعی از اسکوتور – نسل جدید وسپا) استفاده کرده است. چنین کاری مطمئناً تنها می توانست جلب توجه کند و او را به عنوان فرد مظنون جلوه دهد. حتی اگر ما داستانی را که برایمان تعریف کرده اند بپذیریم، دو پرسش دیگر مطرح خواهد بود. چرا محمد مراح یک هفته پس از سرقت موتورسیکلت به فکر دستگاه دزدگیر می افتد که مدتها پیش می توانست او را ردیابی کند، و چرا فروشنده، با وجود تمام جنجال های خبری پیرامون رویدادهای اخیر، یک هفته بعد با مقامات تماس می گیرد. داستان چگونگی حمله پولیس ویژه به آپارتمان محمد مراح نقطه اوج ساخت و پرداخت بی انسجام و حاکی از ورشکستگی [حقیقت نمائی] است. روایت این بخش از رویدادها به شکلی است که خواننده یا شنونده به هیچ یک از عناصر داستانی آن نمی تواند باور کند.

داستان حمله چنین است : محمد مراح از حمام خانه اش بیرون می آید، در دالان دو قدم به سوی سالن پیش می رود، از سالن عبور می کند – راه می رود یا می دود – و سپس از پنجره می پرد و دیوانه وار تیراندازی می کند، در این لحظه توسط یک تیرانداز ماهر که در خارج از ساختمان کمین کرده برای «دفاع قانونی از خود» به ضرب گلوله او را از پای در می آورد. هیچ گلوله ای در آپارتمان به مراح اصابت نکرده بوده، در حالی که طی این فاصله کوتاه، که احتمالاً بیش از ۵ تا ۱۰ ثانیه بیشتر طول نکشیده، ۱۵ نفر از نفرات پولیس ویژه در این فضای کوچک ۳۰۰ گلوله با سلاح اتوماتیک شلیک کرده اند (۱۷).

آپارتمان محمد مراح ۳۸ متر مربع است. چنین فضائی واقعا برای ۱۵ نفر پولیس ویژه که تا به دندان مسلح هستند، بسیار کوچک است (۱۸). تنها یک پولیس در ناحیه پا مجروح می شود.

اعلام کرده بودند که هدف آنها کشتن او نیست، و پولیس نیز اعلام کرده بود که از سلاح کشنده استفاده نمی کند. این گزارشات با تصاویری که از آپارتمان محمد مراح و مرگ او منتشر شده در تضاد قرار می گیرد...تنها کافی است که به آثار اصابت گلوله های کالیبر بزرگ روی در و دیوار نگاه کنیم.



موضوع آشکار : نفی پرسش

پرسش های مطرح شده در رابطه با ماجرای محمد مراح توسط رسانه ها پی گیری نشد. حتی در اینترنت در شبکه های آلترناتیو که بیشترین پخش ها را دارند منتشر نشد. تقریباً همه با نبود تمام از هم گسیختگی های داستان واقعه، محمد مراح را به عنوان مجرم در کشتار مونتوبان و تولوز بازشناسی کردند. طرح پرسش، به عبارتی خاص به این معنا خواهد بود که چیزی کاملاً برایمان روشن نیست، و ابهامی وجود دارد. به عکس، موضوع آشکار به مثابه بیان قدرت مطلق تجلی کرده و نیازی به بررسی وقایع ندارد. به جای برانگیختن تردید، قابلیت رها بودن از هر دلیلی به عنوان حسن نیت و شفافیت تجلی می کند.

بر این اساس، مناسبات بین متهم و القاعده، مدلول اصلی برای اثبات خصوصیت طبیعی گناهکار بودن او بوده و مشخصاً بر اساس اعتراف او به یک روزنامه نگار «فرانسه ۲۴» از طریق یک کابین تلفن عمومی تکیه دارد. در مورد معتبر بودن اطلاعات اطمینان کامل داده شده است، زیرا «منابع نزدیک به تجسسات» (۹۸ درصد اطمینان» (۱۹) داده است که فردی که تماس تلفنی گرفته مشخصاً محمد مزاح بوده است.

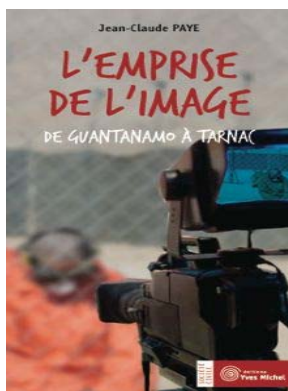
محمد مزاح، گویا، در گفت و گوی طولانی اش با پولیس به گناهایش اعتراف کرده، و هنگام ارتکاب عمل «لذت بی اندازه» برده و آرزویش کشتار بیشتری بوده است (یعنی تأسف خورده است که چرا تعداد بیشتری را به قتل نرسانده است) (۲۰). سرانجام پولیس تصمیم می گیرد او را بکشد، در حالی که ابو بونه و کریستیان پروتو، امکاناتی در اختیار داشتند که می توانستند او را زنده دستگیر کنند. درخواست محمد مزاح برای ملاقات با نشریات پذیرفته نمی شود، او تنها می تواند با پولیس مکالمه داشته باشد که در مقام روانشناس نیز عمل می کند.

حتی رنگ کاسک یا موتورسیکلت که در سوء قصدها مورد استفاده قرار گرفته مشکل آفرین است: سفید یا سیاه، این مسأله هنوز به شکل قاطعانه حل نشده و می بایستی که آن را منتفی اعلام می کردند. اهمیتی ندارد، زیرا بنا بر این نیست که دلیل و برهانی مطرح گردد. آن چه توجه رسانه ها را جلب کرد، کیفیت قدرتی است که هر بار به موتورسیکلت نسبت می دهند. چنین کیفیتی به شکلی مطرح می گردد که موجب اطمینان خاطر از خشونت واقعه بوده و تقریباً هر گونه مقاومتی را در پذیرش آن ناممکن می سازد.

اطمینان خاطر اما، حاصل روند شناخت و آمد و رفت (دیالکتیک) بین فاعل شناسنده و موضوع مورد بررسی او نیست، بلکه حاصل نشانه هائی است از طریق کلمه مشخص می شود. اطمینان بی واسطه و یک عنصر داده شده است. به همین گونه، نیروی بسیج شده در حمله به آپارتمان مزاح، اثرات گلوله روی در و دیوار و تخریب آپارتمان او تأیید کننده خصلت خشونتبار محمد مزاح بوده و مجرم بودن او را به اثبات می رساند. برای چنین ردیابی و نشانه گذار یهائی، تصاویر محمل بسیار مهمی را تشکیل می دهد.

تحت چنین وضعیتی تلاقی دادن نشانه های بازنمائی شده در رسانه ها تنها می تواند ما را از حقیقت، و آشکار ساختن فرد مجرم در کشتارها منحرف سازد.

از تبلیغات تا حاکمیت نگاه



همانند حوادث ۱۱ سپتمبر، ساخت و سامان ماجرای محمد مزاح از چیزی که تبلیغات می نامیم فاصله می گیرد. تبلیغات دارای نظم نمایشی بوده و از طریق زبان ساخت و سامان می یابد، و به عنوان گفتمانی قابل بررسی، اشیاء محسوس را در رابطه مفصلی با مفاهیم خاصی قرار می دهد. تبلیغات پیش از همه عبارت است از عملیاتی که

هدف آن به انحصار در آوردن تولید تصاویر است. بر این اساس، تبلیغات کنترل و مدیریت نمادها را به عهده گرفته و خود را به عنوان ارباب کلمات (ارباب گفتمان) مطرح می سازد.

تبلیغات در انعکاس روی تخیلات، کار سانسور روی اشیاء قابل رؤیت را انجام می دهد تا روی وجه نامرئی تأثیر بگذارد. با این وجود، خلاف ماجرای محمد مزاح، رابطه مفصلی بین بیرون و درون قطع نمی شود. در تبلیغات رویدادها حذف نمی شوند، بلکه پنهان نگهداشته می شوند، ولی در لفافه بازی زبانی، شیء از بین نمی رود، بلکه به حضور خود به عنوان واپس زده ادامه می دهد (به عبارت دیگر حضور شیء به شکل ناخودآگاه در باطن ما تداوم می یابد).

در این جا، به عکس اشیاء حذف شده اند، واقعیت دستکاری نشده بلکه ضبط شده، و به جای واقعیت، امور غیر واقعی و ناممکن جایگزین شده است. این واقعه ما را مستقیماً در نامرئیت، و در درونی بودن تصویر قرار می دهد. به این معنا که آن چه در معرض دید قرار داده شده، دیده نمی شود. انتشار این واقعه در رسانه ها در واقع چیزی را نشان نمی دهد، بلکه محیط وسیعی را در معرض دید قرار می دهد (۲۱)، و هر گونه محدودیت عینی در رابطه با تصویر ناب (رانش اسکوپیک) را حذف می کند. در این جا دیگر صحنه ای که مرئی و نامرئی را از یکدیگر تفکیک کند وجود ندارد، نمایش کاملاً شفاف است. این جا، نماد، آنچه را که با پنهان کردن نشان می دهد، تحریف نمی کند بلکه ملغاً می سازد. نماد به نفع «کد» حذف می شود که عهده دار انتقال مفهوم خاصی نیست. خلاف نماد، کد آن چه را که هست نشان نمی دهد، کلمه و شیء را در یکدیگر ذوب می کند، و بر این اساس است که باور به مسؤولیت محمد مزاح در کشتارهای مونتوبان و تولوز را به امری تحمیلی تبدیل می کند.

در نتیجه این موضوع را می توانیم مشخصاً به عنوان تهاجم مستقیم علیه فاعل زبان و سخن تعبیر کنیم. مبارزه ضد تروریستی و حوادث گوناگون مرتبط به آن هر گونه مانعی را برای نگاه کردن حذف می کند. از این پس ما دیگر در جامعه حفاظتی، در پیکره اجتماعی که بدن جسمانی را آموزش می دهد و آرزومندی های آن را کنترل می کند نیستیم، (یعنی در شکل اجتماعی نظارت و تنبیه که میشل فوکو مورد بررسی قرار داده است)، بلکه ما در آستانه ورود به جامعه اسکوپیک (تصویر ناب) هستیم که به جای درک مفاهیم، نگاه را جایگزین کرده است. از این پس دیگر اشیاء بیرونی نیستند که باید دیده شوند، بلکه محتوای درونی آن تصویری است که باید دیده شود (یعنی وجه نامرئی). ... در نتیجه از این پس برای ما امکان پذیر نیست که از نگاه قدرت حاکم فاصله بگیریم و با آن برخورد کنیم.

از پنهان سازی واقعیت تا حذف زبان

تبلیغات اشیاء را تحت سلطه خود می گیرند و درک آن را (با وجه دریافت عمومی آن را) به شکلی که می خواهند سامان دهی می کند. زمینه فعالیت تبلیغات نیز واقعیت است. ولی ماجرای محمد مزاح، در خارج از زبان و ساحت نمادینه واقع شده، و تنها نگاه را به عنوان رانش اسکوپیک (رانش تصویر ناب - مطلق) فرامی خواند. هیچ رابطه ای بین آن چه را که با چشم می توانیم در تصاویر نمایش داده شده ببینیم و موضوع اصلی که باید ببینیم، یعنی [نیت جنایتکارانه محمد مزاح]، وجود ندارد. علائم و نشانه های مازاد اعمال خشونت و تهاجم دولتی، به عنوان مدرک جرم مطرح گردیده، (تهاجم پولیس به محمد مزاح را به عنوان مدرک جرم او مطرح می کنند...) و بر این اساس، گناهکاری فرد مظنون و متهم را میرهن می سازد. در این صورت چنین علائم و نشانه هائی تنها مازاد قدرت حاکم را به نمایش می گذارد.

تحلیل و تفسیرهای مطرح شده نیز چیزی به جز نشانه‌هایی از زبان نیست، بی آن که داستان منسجمی را عرضه کند. در واقع کلمات و واقعیت رابطه مفصلی با یکدیگر ندارند، و مرئی و نامرئی نیز قابل تشخیص نیست.

آنچه به بیان آمده چیزی به جز تصاویر زبانی نیست و در نتیجه به هیچ وجه به شکل زنجیره دال (دال و مدلول در زبان‌شناسی) نمی‌انجامد، و هیچ فاصله‌ای را با آن چه به نمایش گذاشته شده بر نمی‌تابد.

به جای محدود ساختن تصویر پردازی مطلق، مفسران واقعه ما را در وجه تخیلی محصور می‌سازند. داستان ماجرای مراح هیچ تجانس و انسجامی را رعایت نمی‌کند و تنها عناصر بهت آور را تقویت می‌کند. با این حساب، پرواز بالگرد روی ساختمان محل اقامت محمد مراح گوئی برای شناسائی او ضروری بوده، در حالی که او از دو سال پیش در همین آپارتمان اقامت داشته. بیش از ۳۰۰ گلوله به آپارتمان او شلیک شده، بی آن که هیچ یک از آنها به هدف اصابت کند (مترجم: چنین موردی برای تیراندازان ماهر فرانسوی واقعا هیچ مفهوم دیگری به جز تصویر پردازی و تشدید احساس بهت زدگی نزد افکار عمومی ندارد).

آنچه بازشناسی و به تأیید رسیده با خرد در تضاد قرار می‌گیرد. تحت چنین شرایطی فرد قادر به تسلط بر محیط اطرافش نیست. مفهوم واقعیت مخدوش شده و فرد تکه تکه می‌شود. فرد تنها در صورتی می‌تواند از چنین ریزشی در وجود خودش اجتناب کند که با نگاه رسانه‌ها در پیوند تنگاتنگ قرار گیرد و به آنها باور کند.

تأثیرات بهت زدگی تداوم می‌یابد زیرا کلماتی که برای اشیای ملموس به کار برده شده یکدیگر را نفی می‌کند. به عنوان مثال، موتورسیکلت و کلاه کاسکت هر دو سفید یا سیاه است، بی آن که اشاره‌ای به چنین تناقضی بشود. عناصر نامفهومی که در این روند ایجاد می‌شود در تضاد با زبان و بیان بوده و مانع خروج از بهت زدگی نزد افراد می‌گردد.

تصاویر واقعیت را تعبیر نمی‌کند، ولی ما را با عالم درونی خودمان تنها می‌گذارد. نمایش قدرت که به انجام هر کاری مجاز بوده و هر چه بخواهد می‌گوید، ما را در مقابل بهت زدگی مان قرار می‌دهد.

هدف، به شکلی که در جهان تبلیغات رایج است، کسب تأیید همگانی برای هدف مشخصی نیست، بلکه هدف آن است که هر گونه امکان مقاومت در مقابل خواست قدرت مطلق حاکم را نابود کرده و ناکام بگذارد.

از ۱۱/۹ (یازده سپتمبر) تا محمد مراح: از اعتقاد تا رانش تکرار

۱۱ سپتمبر یک نوشتار آیکونیک است. این نوشتار واقعیتی را آشکار می‌سازد که باید دریافت آن را آموخت. سوء قصد به معنای حضور قربانی بوده و اجازه می‌دهد که صدای قربانی در تصویر مدخلیت داشته باشد. آن چه را که به شکل مادی نمی‌بینیم در حیطه واقعیت تخیلی واقع شده، یعنی همان عنصری که رنه ژیرار خشونت مقدس می‌نامد. همین خشونت مقدس بود که با عرضه چنین معنایی، تهاجم به افغانستان، عراق، لیبیا و سوریه... و در عین حال حذف حق آزادی تمام ساکنان زمین و حتی شهروندان ایالات متحده را مجاز دانست (۲۲).

و با منع و خنثی سازی هر گونه پرسشی درباره واقعات عینی، ۱۱/۹ به عنوان سر منشأ «نظم نوین جهان» مطرح شد و مفهوم تقدس را در کلیت خود جذب کرد. اگر نمی‌توانیم درباره آن حرف بزنیم، علت این است که قابل لمس نیست. هر سخنی در مورد آن به عنوان خدشه دار کردن حریم آستان قدسی آن تلقی خواهد شد. آیکن آنچه را که نمی‌توانیم ببینیم نشان می‌دهد: یعنی شکل ناپذیر را نشان می‌دهد. نباید به مقایسه حقیقتی پرداخت که به حیطه اعتقادات تعلق دارد. بر این اساس، حقیقت آن است که در آن چیزی که نمی‌توانیم ببینیم، نباید تردید کنیم.

از آنجائی که هیچ چیزی در سوء قصد ۱۱ سپتمبر به شکل همگانی با واقعیت برخورد داده نشد، چیزی شبیه به ۱۱ سپتمبر، مشخصاً در کشتار موتوبان و تولوز تکرار گردید. آن چه که به شکل نمادینه تبلور نیافته بود، - یعنی عنصر واپس زده مطلق (۲۳) - دوباره در واقعیت به مثابه تکرار اجباری - رانشی سر بر می آورد. خشونت اولیه ای را که ۱۱ سپتمبر آشکار ساخته بود، یعنی جنگ تمدن ها را به عنوان موضوعی دائمی که نباید به فراموشی سپرده شود مطرح کرد (۲۴). خشونت اولیه باید همواره به شکل دائمی در این جا حضور داشته باشد تا هستی ما را به این منشأ اولیه پیوند زده و به حالت ثابت در بیاورد. برای چنین نیستی، آنچه که در وجه نمادینه مکان تهی ایجاد می کند، آن چه پیوند اجتماعی را از هم گسسته و نابود می کند، نباید واپس زده شود، بلکه باید به شکل دائمی تکرار شود تا جایی که تمام زندگی ما را به مستعمره خود تبدیل سازد.

اگر ماجرای محمد مراح به انکشاف انطباق هویتی با مفهوم جنگ تمدن ها می انجامد، در اینجا یک عنصر دیگر نیز اضافه می شود: بهت زده کردن تماشاگران (پسیکوز). طرح هر پرسشی نه تنها به تابو و به ممنوعیت هائی که به شکل همگانی و اجتماعی تحمیل شده برخورد می کند- یعنی نظریه توطئه -، بلکه به چشم درونی، و به ممنوعیتی که فرامن تحمیل می کند مواجه می گردد.

در رابطه با ماجرای محمد مراح، ما مستقیماً خارج از وادی زبان قرار می گیریم. هر گونه امکان نمادینه سازی در مقابل اختیارات قدرت حاکم محکوم به شکست و نابودی می گردد. شکاف از خود بیگانه سازی که در جنگ خیر علیه شر وجود دارد، دائماً به مثابه امر تماشای نمایشی است که دائماً تکرار می گردد. نابودی خودمان را بازنمایی می کند.

پی نوشت:

۱) برای خوانندگانی که از ماجرای محمد مراح بی اطلاع هستند، باید یادآوری کنم که پیش از مقالات زیر را در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر کرده ام. به آدرسهای زیر مراجعه کنید

تأملات و مسائلی چند درباره محمد مراح، در جریان حوادث اخیر فرانسه. کشتار در تولوز و مونتوبان. ۲۳ مارچ ۲۰۱۲ گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/205>

کورت نیمو. تروریسم در فرانسه: جراحات عملیات روانشناسانه سرویس اطلاعاتی و عملیات زیر پرچم دروغین. ۲۳ مارچ ۲۰۱۲ گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/206>

آلکس لانتیه. ماجرای محمد مراح: تروریسم، سرویس اطلاعاتی و سیاست پولیس فرانسه در رویارویی مسلحانه با متهم به تیراندازی مسلحانه. ۲۴ مارچ ۲۰۱۲ گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/207>

ژیل مونیه. ماجرای محمد مراح: می خواهند ما را گول بزنند. ۳ اپریل ۲۰۱۲ گاهنامه هنر و مبارزه

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/218>

Surmoi(۲)

فرامن: بهترین تعریفی که می توانیم از فرامن عرضه کنیم فرمولی است که نظریه فروید را در این مورد خلاصه می کند: فرامن (در برخی موارد آن را من برتر نیز ترجمه کرده اند) وارث عقده ادیب است. فرامن در واقع حاصل انطباق هویتی با والدین در مرحله ادیبی می باشد. و نباید از نظر دور داشته باشیم که انطباق هویتی البته با ناخودآگاه

والدین صورت می‌گیرد. عملکرد فرامن به نوعی در خود سانسوری و دیدبانی و داوری خویشتن است. انتظارات فرد از خودش یا کمال مطلوبش ... به همین علت فرامن را ایده آل من نیز نامیده اند زیرا عملکرد آن نظارت بر الگوی ایده آل است. احساسگاه حاکی از جدیت فرامن و معادل وجدان اخلاقی می‌باشد.

۳) مراجعه شود به کتاب «از گوانتانامو تا تارنک. سیطره تصویر» نوشته ژان کلود پای. ۲۰۱۱.

Jean-Claude Paye, *De Guantanamo à Tarnac. L'emprise de l'image*, Éditions Yves Michel
2011, pp. 13-14, 26-30, 37-47.

(۴) Parlêtre

اصطلاح لکان، اسم مرکب تشکیل شده از دو فعل «گفتن» و «بودن» که به شکل تحت الفظی اگر بخواهیم ترجمه کنیم چیزی خواهد شد شبیه «گفتبودن»، که در این جا به شکل اهل زبان ترجمه شده است. وجود فرد مقدم بر سخن نیست، بلکه به عکس، به این دلیل که حرف می‌زند وجود دارد، و چون که «اهل زبان» است و به این معنا که از حالت یگانگی با مادر خارج می‌شود. «اهل زبان» بودن امکان به منصفه ظهور رسیدن فرد را ممکن می‌سازد. سخن (زبان) به یمن عملکرد جدا کننده اش، حرکتی است که فضای منصفه ظهور رسیدن فرد را فراهم می‌سازد. چنین عملکردی هم زمان از آمیزش کلمه و شیء، درک و نگاه جلوگیری می‌کند (منع می‌کند)، و به جای آن گفت و گو، مبادله سخن، رابطه با غیر را ممکن می‌سازد: یعنی از طریق نظم نمادینه.

(۵) Icône

شمایل یا به شکلی که در زبان رایانه ای متداول است آیکن، در نشانه شناسی (سموتیک) تصویری را گویند که در رابطه مفصلی با مفهوم خاصی باشد. در یونان باستان آیکن اسم نیست، بلکه یکی از اشکال فعل بوده که ترجمان نامرئی در عرصه مرئی می‌باشد؛

<http://sens-public.org/spip.php?article500>

Michaela Fiserova, « ». Entretien avec Marie-José Mondzain, *Sens public, Revue électronique internationale*

(۶) l'image idétiq

تصویر ناب یا تصویر مطلق

(۷)

ماجرای تارنک. زیر سلطه تصویر

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/286>

ماجرای تارنک: عارضه جامعه پسیکو تیک

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/285>

۸) در اودیسه هومر، اولیس خودش را به نام [شخص] به سیلکوپ معرفی می‌کند، پیش از آن که چشم او را کور کند. شخص (پرسون) به زبان فرانسه در عین حال یعنی هیچکس، یعنی مشخصا مخالف شخص معنی می‌دهد.

<http://www.voltairenet.org/De-Ben-Laden-a-Merah-de-l-icone-a>

<http://www.rfi.fr/france/20120508-france-pere-soldats-abattus-merah-sarkozy-squarcini-plainte-gilbert-collard>

<http://www.voltairenet.org/De-Ben-Laden-a-Merah-de-l-icone-a>
<http://www.ariegenews.com/news-46405.html>
<http://www.voltairenet.org/De-Ben-Laden-a-Merah-de-l-icone-a>
<http://tempsreel.nouvelobs.com/societe/20120323.OBS4487/merah-retour-sur-une-traque-sans-precedent.html>
 » , *L'Humanité*, le 28 mars 2012. [Mohamed Merah, au service des services ?](#) [۱۲]
 (۱۲) «محمد مراح، در خدمت سرویس های اطلاعاتی؟»، روزنامه اومانتیه، ۲۸ مارس ۲۰۱۲
 » , *France Soir* avec [Afghanistan et Pakistan : Pas de traces des voyages de Merah](#) [۲۱]
 AFP, le 22 mars 2012.
 » , *Le USA. La très mystérieuse liste des passagers interdits de vol* [Mathieu Molard, « ۴۱]
nouvel observateur.com, le 26 mars 2011.
 » , [Les liens de Mohamed Merah avec les services secrets français \(audio 48''\)](#) [۵۱]
 extrait du journal de France-Culture du 27 mars 2012 à 18 heures, in *Alterinfo.net*, le 28
 mars 2012.
 » , *Montpellier journal*, le 27 [Affaire Merah : des questions toujours sans réponse](#) [۶۱]
 mars 2012.
[Attaques de Toulouse : la version officielle de la mort de Mohamed Merah est un](#) [۷۱]
 » , le 27 mars 2012, *SOS-crise.over-blog.com.mensonge*
 » , *Europe1.fr*, le 22 mars 2012. [Les 38 m² dans lesquels Merah était retranché](#) [۸۱]
 » , *LeFigaro.fr* avec *AFP*, le 21 mars 2011. [Merah revendique l'appel à France 24](#) [۹۱]
 » , *LeMonde.fr* avec [Mohamed Merah aurait éprouvé un "plaisir infini" à tuer](#) [۲۰]
 Reuters, le 25/3/2012.
 » , Propos recueillis par Diane [Marie-José Mondzain : qu'est-ce qu'une image ?](#) [۲۱]
 Scott, in *Regards* n°47, Janvier 2008.
] *Le Patriot Act*, ۲۲ [۲۲]
 مراجعه شود به مقاله «لایحه میهن دوستی فرانسه»
<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/288>

) Forclos^{۳۲}

از اصطلاحات روانکاوی لکانی است. واپس زده به معنای واقعه ای معمولاً جراحتهار است که در ناخودآگاه به ثبت
 می رسد، حفظ می شود و بر حسب اتفاقی خاص می تواند دوباره به سطح خودآگاه بازگشت کند، که به آن می گویند
 بازگشت واپس زده. البته بازگشت واپس زده هنوز خودآگاهی یافتن نیست. ولی «فورکلو» که من به شکل واپس زده
 مطلق ترجمه کرده ام، واپس زده از نوع دیگری است : اینبار واقعه در ناخودآگاه به ثبت نمی رسد، و به شکل یک

مکان خالی و تهی در نظام نمادینه تبلور پیدا می کند. اینگونه به نظر می رسد که واپس زده مطلق نیز باز گشت می کند، ولی تفاوت آن با واپس زده در این نکته است که تهی و خالی و فاقد محتوا می باشد.

[[۴۲](#)] Ce qui a été aboli de l'intérieur revient à l'extérieur écrit Freud à propos du cas Schreber. Quant à Jacques Lacan, il énonce : « *ce qui n'est pas symbolisé, donc ce qui n'a pas d'inscription au niveau du système psychique, fait retour au sujet par l'extérieur, par le dehors et dans le réel* ».

L'affaire Merah : première partie

De Ben Laden à Merah : de l'icône à l'image

par Jean-Claude Paye, Tülay Umay

Réseau Voltaire | 18 juin 2012

<http://www.voltairenet.org/De-Ben-Laden-a-Merah-de-l-icone-a>

شبکه ولتر ۱۸ ژوئن ۲۰۱۲

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲

زبان، تصویر، قدرت (پنجمین مقاله)

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/289>